

به مناسبت سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگون ساختن دولت ملی دکتر مصدق

مقایسه میان علل موفقیت قانون ملی کردن نفت و شکست قانون مطبوعات در جنبش اصلاحات

پرسش اصلی این نوشته این است

چگونه یک اقلیت کوچک پارلمانی توانست خواست خود را به خواست اکثریت مجلس تبدیل کند؟

و در مقابل، چرا نیم قرن بعد، در دوره اصلاحات، اکثریتی بزرگ در مجلس ششم، هنگامی که با مانعی جدی در برابر یکی از مهمترین وعده‌های خود "اصلاح قانون مطبوعات" روبه‌رو شد، نتوانست یا نخواست همان ظرفیت اجتماعی را به نیروی سیاسی مؤثر تبدیل کند؟

برای پاسخ، باید به مجالس پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بازگردیم.

مجلس پانزدهم؛ آغاز مقاومت پارلمانی

مجلس پانزدهم در ۲۵ تیر ۱۳۲۶ افتتاح شد و در ۶ مرداد ۱۳۲۸ پایان یافت. حدود ۱۳۴ نماینده عملاً به این مجلس راه یافتند.

محمد مصدق در این مجلس حضور نداشت. با این حال اقلیتی از نمایندگان، از جمله حسین مکی، ابوالحسن حائری‌زاده و مظفر بقایی، در برابر سیاست نفتی دولت محمد ۱ ساعد مراغه‌ای ایستادند.

دولت ساعد می‌خواست قرارداد الحاقی **کس-گلشائیان** را به تصویب برساند؛ قراردادی که به جای تغییر بنیادی مناسبات نفتی ایران و بریتانیا، قرارداد موجود را با اصلاحاتی ادامه می‌داد.

از هشت نماینده تا ملی‌شدن نفت؛ قدرت اقلیت، مجلس و افکار عمومی

اقلیت چه کرد؟

یکی از ابزارهایش همان چیزی بود که در نظام‌های پارلمانی امروز آن را **فیلیباستر** یا **آبستراکسیون** می‌نامیم: استفاده از امکانات آیین‌نامه‌ای و طولانی‌کردن مذاکرات برای جلوگیری یا تأخیر در تصمیم‌گیری.

حسین مکی با نطق‌های طولانی در روزهای پایانی مجلس پانزدهم به فرسودشدن وقت مجلس کمک کرد. عمر مجلس پایان یافت و قرارداد الحاقی به تصویب نرسید.

این نخستین درس است:

اقلیت لازم نیست از روز نخست رأی اکثریت را داشته باشد؛ اگر اراده سیاسی، ابتکار پارلمانی و ارتباط با جامعه داشته باشد، می‌تواند مانع تثبیت تصمیم اکثریت شود و زمان لازم برای تغییر افکار عمومی را به دست آورد.

مجلس شانزدهم؛ اقلیت هشت‌نفره در مجلسی با ۱۳۶ کرسی

مجلس شانزدهم در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸، افتتاح شد و تا ۲۹ بهمن ۱۳۳۰ ادامه یافت. ساختار انتخاباتی آن ۱۳۶ کرسی داشت، هرچند بعضی کرسی‌ها در مقاطعی خالی ماند.

در این مجلس جبهه ملی در آغاز تنها یک هسته کوچک پارلمانی با حدود هشت نماینده داشت.

یعنی چیزی در حدود شش درصد کل کرسی‌های مجلس.

در میان چهره‌های اصلی این جریان محمد مصدق، حسین مکی، ابوالحسن حائری‌زاده، مظفر بقایی، علی شایگان، محمود نریمان، اللهیار صالح و عبدالقدیر آزاد قرار داشتند.

بنابراین با یک تناقض ظاهری روبه‌رو هستیم:

چگونه هشت نماینده در مجلسی با بیش از صد نماینده توانستند سرانجام تقریباً تمام مجلس را به پذیرش ملی‌شدن صنعت نفت برسانند؟

پاسخ این است که آنان مبارزه را به دیوارهای مجلس محدود نکردند.

سه ضلع قدرت: مجلس، مطبوعات و مردم

جبهه ملی و نیروهای همراه آن سه عرصه را به یکدیگر متصل کردند:

تریبون مجلس، مطبوعات و خیابان.

نطق یک نماینده در مجلس پایان کار نبود. سخنان او به روزنامه‌ها منتقل می‌شد، روزنامه‌ها موضوع را به جامعه می‌بردند، جامعه واکنش نشان می‌داد و فشار افکار عمومی دوباره به مجلس بازمی‌گشت.

در کنار نمایندگان، روزنامه‌نگاران و شخصیت‌هایی مانند دکتر حسین فاطمی در تبدیل مسئله نفت از یک اختلاف فنی درباره میزان حق الامتیاز به یک مسئله مربوط به حاکمیت ملی نقشی تعیین کننده داشتند.

مصدق بعدها ابتکار پیشنهاد ملی‌کردن صنعت نفت را به حسین فاطمی نسبت داد.

بنابراین موضوع دیگر این نبود که:

«انگلیسی‌ها چند درصد بیشتر به ایران بدهند؟»

مسئله تبدیل شد به این‌که:

«چه کسی باید بر منابع طبیعی ایران حاکم باشد؟»

و این تغییر صورت مسئله، اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت.

از هشت نفر به دوازده نفر، از دوازده نفر به کمیسیون و از کمیسیون به تمام مجلس

روند پیروزی را باید مرحله‌به‌مرحله دید.

هسته اولیه جبهه ملی کوچک بود.

اما پیشنهاد ملی‌شدن نفت توانست نمایندگانی خارج از هسته اولیه را نیز جذب کند.

سپس موضوع به کمیسیون مخصوص نفت منتقل شد که محمد مصدق ریاست آن را بر عهده داشت.

سرانجام در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ کمیسیون مخصوص نفت اصل ملی‌شدن صنعت نفت را پذیرفت و پیشنهاد کرد:

صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود.

یعنی عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در اختیار دولت ایران قرار گیرد.

فقط هفت روز بعد، در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، مجلس شورای ملی پیشنهاد کمیسیون را به اتفاق آرا تصویب کرد.

و سرانجام در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مجلس سنا نیز آن را تصویب کرد و ملی‌شدن صنعت نفت به تصمیم نهایی نظام قانون‌گذاری کشور تبدیل شد.

به این اعداد توجه کنید:

**هشت نماینده در آغاز؛
۱۳۶ کرسی در ساختار مجلس؛
و سرانجام تصویب به اتفاق آرا.**

این تحول خودبه‌خود اتفاق نیفتاد.

مردم چگونه معادله مجلس را تغییر دادند؟

نمایندگان جبهه ملی بیرون از خلأ سیاسی عمل نمی‌کردند.

اجتماعات و تظاهرات در تهران و شهرهای دیگر مسئله نفت را از یک پرونده پارلمانی به یک مطالبه عمومی تبدیل کرده بود. در روزهای منتهی به تصویب ملی‌شدن نفت، فشار اجتماعی افزایش یافت و پس از تصمیم کمیسیون نیز اجتماعات و شادی‌های عمومی ادامه داشت.

در این بسیج اجتماعی نیروهای متفاوتی نقش داشتند: جبهه ملی، نیروهای مذهبی و آیت‌الله کاشانی، مطبوعات و گروه‌های سیاسی گوناگون.

پس نماینده‌ای که در مجلس درباره نفت رأی می‌داد، دیگر صرفاً با هشت نماینده جبهه ملی مواجه نبود.

او با یک افکار عمومی بسیج‌شده مواجه بود.

این شاید مهم‌ترین نکته تاریخی بحث من باشد:

اقلیت پارلمانی هنگامی قدرتمند شد که اقلیت پارلمانی باقی‌ماند؛ در بیرون مجلس برای خود اکثریت اجتماعی ساخت.

مجلس هفدهم؛ هنگامی که اقلیت به نیروی بزرگتری تبدیل شد

مجلس هفدهم در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ افتتاح شد. انتخابات در همه حوزه‌ها تکمیل نشد و حدود ۷۹ نماینده وارد مجلس شدند. از این تعداد، حدود ۳۰ نفر وابسته به جبهه ملی یا نزدیک به آن محسوب می‌شدند.

در مجلس شانزدهم جبهه ملی کوچک بود اما منسجم و رو به گسترش.

در مجلس هفدهم از نظر عددی بسیار قدرتمندتر شده بود، اما به تدریج انسجام خود را از دست داد.

مکی، بقایی و حائری‌زاده که زمانی از برجسته‌ترین همراهان مصدق بودند، به تدریج از او جدا شدند.

پس تعداد نمایندگان به تنهایی تعیین‌کننده نیست. اختلاف کاشانی با مصدق و شکافی که این اختلاف در جامعه ایجاد کرد، به همراهان مصدق در مجلس هم راه یافت.

تشکل، اتحاد، رهبری، راهبرد، ارتباط با افکار عمومی و آمادگی برای پرداخت هزینه سیاسی مهم‌تر از تعداد کرسی‌هاست.

پنجاه سال بعد؛ مجلس ششم و جنبش اصلاحات و قانون مطبوعات

اکنون به تجربه‌ای کاملاً متفاوت می‌رسیم.

انتخابات مجلس ششم در سال ۱۳۷۸ برگزار شد و اصلاح‌طلبان که قبلاً رئیس‌جمهور و دولت را در اختیار داشتند، اکثریت بزرگی در مجلس به دست آوردند. یکی از موضوعات مهم آنان که به مردم وعده‌اش را هم داده بودند، اصلاح قانون مطبوعات بود.

این کار اهمیت بالایی داشت، زیرا مطبوعات یکی از اصلی‌ترین پایه‌های اجتماعی جنبش اصلاحات بودند.

مجلس پنجم در ۳۰ فروردین ۱۳۷۹، در آخرین ماه‌های فعالیت خود، اصلاحاتی محدودکننده در قانون مطبوعات تصویب کرده بود.

مجلس ششم که با رأی گسترده مردم و با اکثریت اصلاح‌طلبان نزدیک به ۲۰۰ کرسی از ۲۹۰ کرسی مجلس تشکیل شده بود، تصمیم داشت این محدودیت‌ها را اصلاح کند.

اما در ۱۵ مرداد ۱۳۷۹، علی خامنه‌ای در نامه‌ای به مهدی کروبی، رئیس مجلس، اعلام کرد تغییر قانون موجود به صورتی که در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده بود، «مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست».

روز بعد، هنگام طرح موضوع در مجلس، نامه قرائت شد و بررسی اصلاح قانون مطبوعات از دستور کار خارج گردید. در صحن مجلس اعتراض، تنش و حتی درگیری میان برخی نمایندگان رخ داد. تعدادی از نمایندگان برای چارهمجویی صحن را ترک کردند و مجلس از اکثریت افتاد. (برای تشکیل جلسات حضوردوسوم نمایندگان یعنی ۱۹۴ نماینده لازم است و اصلاح‌طلبان به راحتی می‌توانستند آبستراکسیون کنند.) اما آقای بهزاد نبوی نایب رئیس مجلس به راهرو آمد و از نمایندگان خواست که به جلسه برگردند و درمقابل این حکم حکومتی رهبری مقاومت نکنند. او و چند نفر دیگر با غلامعلی حداد

عادل به عنوان فرد نزدیک به رهبری درخفا مشغول صحبت و امیدوار بودند با این گونه ارتباطات دل رهبری را به دست بیاورند و با رضایت او کار کنند. درواقع مردم و قدرت آنان را فراموش کردند.

در این دوران حملات به مطبوعات شروع شده بود و رهبری با اتکاء به قوه قضاییه‌ای که در کنترلش بود و با تنها یک قاضی مطیع خودش یعنی، سعید مرتضوی شروع به قصابی مطبوعات کرده بود. به این توالی حوادث نگاه کنید:

پیروزی خاتمی در خرداد ۱۳۷۶ —> شروع بهار مطبوعات —> جامعه و توس و اولین بازداشت‌ها در ۱۳۷۷ —> سلام و حمله به دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ —> زندانی شدن روزنامه‌نگاران —> توقیف گسترده مطبوعات در اردیبهشت ۱۳۷۹ —> آغاز مجلس ششم —> تلاش مجلس برای اصلاح قانون مطبوعات —> حکم حکومتی ۱۶ مرداد ۱۳۷۹ و توقف طرح لایحه در مجلس
قبل از طرح لایحه درمجلس نشست مسئولین انجمن‌های اسلامی دانشجویان عضو دفترتحکیم وحدت در دانشگاه مشهد برگزار می‌شد. قبل از شروع این نشست پاره‌ای ازدوستان دانشجوی که به بنده محبت داشتند، مشورتی هم با من کردند که چه موضوعی درنشست اولویت دارد که مطرح شود. من پیشنهاد کردم که مهم‌ترین مسئله قانون مطبوعات و آزادی روزنامه‌نگاران است و خوب است که درنشست مطرح شود و بیانیه پایانی هم تاکید کند که اگر به هردلیل قانون مطبوعات تصویب نشود و حملات به روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران متوقف نشود، دانشجویان درسراسر کشور دست به اعتراض و اعتصاب خواهند زد. اتفاقاً این موضوع در نشست مطرح شد و جو مثبتی هم درمورد آن بود. اما اصلاح طلبان آقای سعید حجاریان را شبانه به مشهد فرستادند و او درجلسه‌ای که با تعدادی از افراد موثر این نشست داشت تاکید کرد که این کار به صلاح نیست و دانشجویان را منع کرد. دانشجویان هم که فکر می‌کردند سکان جنبش اصلاحات به هرحال در دستان دولت خاتمی و دوستان نزدیک او است و لابد آن‌ها مصالح را بهتر می‌فهمند، پذیرفتند و پشتیبانی از قانون مطبوعات را از دستور خارج کردند.

اصل سخن من در اینجا است.

چرا تجربه ۱۳۲۹ تکرار نشد؟

این بخش دیگر صرفاً گزارش تاریخ نیست؛ داوری سیاسی من از مقایسه دو تجربه است.

اصلاح‌طلبان مجلس ششم اقلیت هشت‌نفره نبودند.

آنها اکثریت بیش از دو سوم مجلس را در اختیار داشتند.

پشت سر آنان نیز میلیون‌ها رأی انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و انتخابات مجلس ششم قرار داشت.

مطبوعات اصلاح‌طلب نیز در شکل‌گیری این جنبش نقش بزرگی ایفا کرده بودند.

اما هنگامی که اصلاح قانون مطبوعات به فرمان رهبری از دستور خارج شد، اکثریت اصلاح طلب نه فقط به یک مقاومت پارلمانی پایدار و سازمان یافته با اتکاء به خواست مردم دست نزد، بلکه گروه‌هایی مثل دانشجویان را که می‌توانستند با حضور و حرکت خود مردم و اقشار دیگر اجتماعی را هم به حرکت دریاورند و توازن قوا را به هم بزنند، از این کار منع کردند.

و اینجاست که تفاوت دو تجربه معنادار می‌شود.

در ۱۳۲۹ اقلیت مجلس جامعه را وارد سیاست کرد؛ در ۱۳۷۹ اکثریت مجلس و دولت، جامعه را عمدتاً تماشاگر نگه داشت

در نهضت ملی نفت، نمایندگان نگفتند:

«ما فقط هشت نفریم و رأی کافی نداریم.»

آنان تلاش کردند رأیی را که در مجلس نداشتند، ابتدا در جامعه ایجاد کنند و سپس آن قدرت اجتماعی را دوباره به مجلس بازگردانند.

روزنامه، سخنرانی، تجمع، ائتلاف سیاسی و استفاده از ابزارهای پارلمانی اجزای یک راهبرد واحد شدند.

اما یکی از نقدهای اساسی که می‌توان به اصلاحات وارد کرد این است که بخش مهمی از رهبری آن، پس از بسیج مردم در انتخابات، نقش مردم را عمدتاً به رأی‌دهنده تقلیل داد.

مردم برای انتخاب نمایندگان لازم بودند؛ اما هنگامی که آن نمایندگان با سدهای ساختاری روبه‌رو شدند، سازوکار مؤثری برای تبدیل پشتیبانی اجتماعی به فشار مدنی سازمان یافته و مسالمت آمیز ایجاد نشد. درحرف می‌گفتند که فشار از پایین و چانه زنی در بالا، اما در عمل هیچ‌گاه نخواستند که از قدرت مردم و فشار واقعی آنان استفاده کنند. به همین دلیل در چانه زنی در بالا هم نهایتاً صحنه را واگذار کردند.

نتیجه

مقایسه این دو دوره به معنای یکسان دانستن ساختار سیاسی ایران در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۷۹ نیست.

شرایط حقوقی، اجتماعی، بین‌المللی و ساختار قدرت در این دو دوره کاملاً متفاوت بود.

اما یک درس مشترک را می‌توان بررسی کرد:

قدرت یک جریان سیاسی فقط تعداد کرسی‌هایش در مجلس و یا تعداد وزرایش در دولت نیست.
هشت نماینده ممکن است ضعیف به نظر برسند.

اما اگر بتوانند یک مطالبه روشن ایجاد کنند؛
اگر مطبوعات بتوانند آن مطالبه را به جامعه منتقل کنند؛
اگر مردم آن را از آن خود بدانند؛
اگر نمایندگان از امکانات قانونی و پارلمانی تا آخرین حد استفاده کنند؛
و اگر میان «داخل مجلس» و «بیرون مجلس» ارتباط برقرار شود؛
آن هشت نماینده می‌توانند اکثریت را تغییر دهند.

در مقابل، داشتن اکثریت پارلمانی، بدون اراده استفاده از سرمایه اجتماعی، الزاماً به معنای داشتن قدرت سیاسی مؤثر نیست.

درس ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ شاید همین باشد:

ملی‌شدن نفت زمانی ممکن شد که دیوار میان مجلس، مطبوعات و جامعه فرو ریخت.

اقلیت پارلمانی توانست مطالبه‌ای را به افکار عمومی تبدیل کند؛ افکار عمومی به نیروی سیاسی تبدیل شد؛ و آن نیروی سیاسی دوباره به مجلس بازگشت و آرایش آرا را تغییر داد.
از هشت نماینده آغاز کردند؛
به کمیسیون نفت رسیدند؛

در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ اصل ملی‌شدن را تصویب کردند؛
در ۲۴ اسفند مجلس شورای ملی را با خود همراه کردند؛
و در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مجلس سنا نیز آن را پذیرفت.
بنابراین پرسشی که از این تجربه تاریخی برای جنبش باقی می‌ماند این نیست که:

«چند نماینده در مجلس داریم؟ یا در حال حاضر چه سهمی از قدرت را در اختیار داریم؟»

پرسش مهم‌تر این است:

با چه راهبرد و با طرح چه مسائلی می‌توان پشتوانه مردمی را به دست آورد و با پشتوانه‌ای که مردم در اختیار ما می‌گذارند، چه می‌کنیم؟»

متشکرم
محسن سازگارا

